

## داستان سرباز امام زمان (عج) در شیراز:

در قبرستان «دارالسلام» شیراز قبریست معروف به قبر «سرباز امام زمان (علیه السلام)» که با گذشت بیش از شصت سال از عمر آن هنوز گذر زمان نتوانسته طراوتش را از بین ببرد، در حالی که تمام قبرهای اطراف آن با گذشت زمان فرسوده و قدیمی شده اند.

این قبر متعلق به جوانیست اهل «خوی» که در زمان رضا خان به خدمت سربازی فراخوانده می شود ولی با درست عمل کردن به دستورات قرآن و اهلبیت (علیهم السلام) مورد لطف و عنایت امام زمان (علیه السلام) قرار گرفته و الگوی نیکویی برای جوانان زمان ما می باشد.

ماجرای زندگی سرباز امام زمان (علیه السلام) در بین مردم شیراز معروف بوده و مردم قدیم این شهر در همان مدت کمی که او در شیراز بوده خاطرات زیادی از او به یاد دارند.

نویسنده کتاب «مسجد مقدس جمکران» آقای «عبدالرحیم سرافراز شیرازی» سرگذشت زندگی ایشان را اینگونه نقل می کند:

در زمان مرحوم «حاج شیخ محمدحسین محلاتی» جدّ مرحوم آیت الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی شخصی با لباس کهنه و کوله پشتی وارد مدرسه خان شیراز می شود و از خادم مدرسه اطاقی می خواهد.

خادم به اومی گوید: باید از متصدی مدرسه که آن وقت شخصی به نام «سید رنگرز» بوده درخواست اطاق کنی. لذا آن شخص به متصدی مدرسه مراجعه کرده و درخواست اطاق می کند. او در جواب می گوید: اینجا مدرسه است و تنها به طلاب علوم دینیّه حجره می دهیم.

آن شخص می گوید: این را می دانم ولی درعین حال از شما اطاق می خواهم که چند روزی در آنجا بمانم. متصدی مدرسه ناخودآگاه دستور می دهد به او اطاقی بدهند تا او در رفاه باشد.

آن شخص وارد اطاق می شود و در را به روی خود می بندد و با کسی رفت و آمد نمی کند. خادم مدرسه طبق معمول، شبها در مدرسه را قفل می کند ولی همه روزه صبح که از خواب بر می خیزد می بیند در باز است.

بالآخره متحیر می شود و قضیه را به متصدی مدرسه می گوید. او به خادم مدرسه دستور می دهد امشب در را قفل کن و کلید را نزد من بیاور تا ببینم چه کسی هر شب در را باز می کند و از مدرسه بیرون می رود. صبح باز هم می بینند در مدرسه باز است و کسی از مدرسه بیرون رفته است.

آنها بخاطر آنکه این اتفاق از شبی که آن شخص به مدرسه آمده اتفاق افتاده است به او ظنین می شوند و متصدی مدرسه با خود می گوید حتماً در کار او سرّی است ولی موضوع را نزد خود مخفی نگه می دارد و

روزها نزد آن شخص می رود و به او اظهار علاقه می کند و از او می خواهد که لباسهایش را به او بدهد تا آنها را بشویند و با طلاب رفت و آمد کند، ولی او از همه اینها آبا کرده و می گوید من به کسی احتیاج ندارم.

مدتی به این منوال می گذرد تا اینکه یک شب این شخص مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی (جد مرحوم آیت الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی) و متصدی مدرسه را در حجره خود دعوت می کند و به آنها می گوید چون عمر من به آخر رسیده قصه ای دارم که برای شما نقل می کنم و خواهش دارم مرا در جای خوبی دفن کنید:

اسم من «عبد الغفار»، مشهور به مشهدی جونی، اهل خوی و سرباز هستم.

من وقتی در ارتش خدمت سربازی را می گذراندم روزی افسر فرمانده ما که وهابی ناصبی بود به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جسارت کرد، من هم از خود بی خود شدم و چون کنار دست من کاردی بود و من و او تنها بودیم آن کارد را برداشتم و او را کشتم و از خوی فرار کردم، از مرز گذشتم و به کربلا رفتم، مدتی در آنجا ماندم سپس در نجف اشرف و بعد مدتها در کاظمین و سامراء بودم.

روزی به فکر افتادم که به ایران برگردم و در مشهد کنار قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بقیه عمر را بمانم. ولی در راه به شیراز رسیدم و در این مدرسه اطاقی گرفتم و حالا مشاهده می کنید که مدتی است در اینجا هستم.

آخرهای شب که برای تهجد (نماز شب و عبادت) برمی خاستم، می دیدم قفل و در مدرسه برای من باز می شود و من در این مدت به کنار کوه قبله می رفتم و نماز صبح را پشت سر حضرت ولی عصر روحی فدا می خواندم، و من بر اهل این شهر خیلی متأسف بودم که چرا از این همه جمعیت فقط پنج نفر برای نماز پشت سر امام زمان (علیه السلام) حاضر می شوند.

مرحوم حاج شیخ محمد حسین محلاتی و متصدی مدرسه به او می گویند ان شاء الله بلا دور است و شما زنده می مانید، بخصوص که کسالتی هم ندارید.

او در جواب می گوید: نه، غیر ممکن است که فرمایش امام حضرت ولی عصر (علیه السلام) صحیح نباشد، همین امروز به من فرمودند که تو امشب از دنیا می روی.

بالآخره وصیتهایش را می کند، بعد ملحفه ای روی خودش می کشد و می خوابد و بیش از چند لحظه نمی گذرد که از دنیا می رود.

فردای آن روز مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی به علماء شیراز جریان را می گوید و مرحوم آقای «حاج شیخ مهدی کجوری» و خود مرحوم محلاتی اعلام می کنند که شهر باید تعطیل شود و با تجلیل فراوان مردم او را تشییع کنند.

بالآخره او را در قبرستان دارالسلام شیراز، طرف شرقی چهار طاقی دفن می کنند و تا الان قبر آن بزرگوار(با گذشت قریب هفتاد سال) مورد توجه خواص مردم بوده و حتی از او حاجت می خواهند و مکرر علما و مراجع تقلید از جمله مرحوم آیت الله محلاتی به زیارت قبر او رفته و می روند.

قبر او در قبرستان شیراز معروف به قبر «سرباز» یا قبر «توپچی» است و بر روی قبرش کتیبه ای بسیار قدیمی دیده میشود.

در اینجا مناسب است یاد آور شویم یکی از مسائلی که در قرآن کریم آمده (۱) و روایات زیادی بر آن دلالت دارند مسأله «رجعت» است که در زیارت «آل یاسین» هم می خوانیم "وَأَنَّ رَجَعْتُمْ حَقًّا لَا رَيْبَ فِيهَا" (۲): گواهی می دهم که رجعت شما اهل بیت حق است و هیچ شکی در آن نیست.

در روایت آمده که در زمان ظهور امام زمان (علیه السلام) علاوه بر اهل بیت عصمت (علیهم السلام) تعدادی از مومنین خاص نیز به دنیا بر می گردند (۳) تا آن حضرت را یاری کنند هم چنان که امام صادق (علیه السلام) درباره دعای عهد فرموده اند: هر کس چهل صبح این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت از دنیا برود، در زمان ظهور، خداوند او را از قبر بیرون می آورد تا در خدمت آن حضرت باشد. (۴) امید است خدای تعالی ما را از سربازان و یاوران امام زمان (علیه السلام) قرار دهد، إن شاء الله.

پی نوشت ها:

۱- آیات متعددی از قرآن کریم به مسئله رجعت دلالت داشته یا به آن تفسیر شده اند.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت آل یس.

۳- عن أبي عبد الله (عليه السلام) - في حديث - قال: إنَّ الرِّجْعَةَ لِيَسْتَبْعَامُهُ وَهِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحَضًا (بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۳۹، حدیث ۱).

۴- مفاتیح الجنان، صفحه ۶۹۷، مقدمه ی دعای عهد.